

بابک احمدی

هایدگر و تاریخ هستی



فهرست

پیش‌گفتار ۱

کتاب یکم: چرخش و رویداد ۱۵

۱. چرخش و دگرگونی ۱۶
۲. گوهر حقیقت ۳۹
۳. متافیزیک ۶۹
۴. گوهر، بنیاد، نیستی ۱۰۲
۵. رویداد از آن خودکننده ۱۳۱

کتاب دوم: در تاریخ هستی ۱۵۵

۶. تاریخ هستی ۱۵۶
۷. آشکارگی و پنهان شدن هستی ۱۸۶
۸. نیچه و متافیزیک ۲۲۶
۹. نیهیلیسم ۲۵۸
۱۰. تصویر جهان و تکنولوژی ۲۸۸
۱۱. بنیان متافیزیکی علم ۳۳۱

کتاب سوم: امر سیاسی و آزادی ۳۷۱

۱۲. هایدگر و نازیسم ۳۷۲
۱۳. گزینش شر ۴۱۴
۱۴. امر سیاسی ۴۴۲
۱۵. آزادی و وارستگی ۴۶۶

کتاب چهارم: اندیشیدن به هستی ۴۹۹

۱۶. فلسفه و حدود آن ۵۰۰

۱۷. اندیشه و هستی ۵۲۲

۱۸. یزدان‌شناسی و حدود آن ۵۵۱

۱۹. امر مقدس ۵۷۶

کتاب پنجم: آوای هستی ۶۰۳

۲۰. زبان، خانه‌ی هستی ۶۰۴

۲۱. شعر و حقیقت هستی ۶۳۳

۲۲. فلسفه‌ی هنر ۶۶۶

۲۳. سرچشمه‌ی اثر هنری ۶۹۱

۲۴. هنر مدرن ۷۱۸

منابع ۷۴۰

نمایه ۷۴۸

پیشینه‌ی به نسبت طولانی آن، نه فقط تمام نشده، بل می‌توان گفت که تازه آغاز شده است. البته، از آن‌چه تاکنون به دست آمده، نکته‌هایی مهم نیز روشن شده‌اند. نتایج موقتی و محدودی که به دست آورده‌ایم، دانسته‌های کنونی ما، می‌توانند در بررسی‌های بعدی سودمند افتند.

ما با خواندن کتاب هایدگر درگیر تاویل تازه‌ای از هستی شده‌ایم. نه این که آن را شناخته باشیم، که این ادعایی ناموجه و گزاف است، اما فهمی از افق معنای هستی یافته‌ایم که می‌تواند راه‌گشای کار بعدی‌مان باشد. آیا هایدگر به ما نشان نداده که پاسخ نهایی وجود ندارد؟ نه فقط به خاطر مسأله‌ی تاویلی معنای هستی، یا دور هرمنوتیک، بل به این دلیل که هستی معنا شدن را نمی‌طلبد؟ اگر نکته‌ی آخر را جدی بگیریم، و اسیر دلالت‌های ضمنی عارفانه و رمزآمیزی که به احتمال قوی در ذهن می‌سازد، نشویم، آماده‌ی گام نهادن به جهان پس از هستی و زمان می‌شویم. ما در سفر خود یک مرحله‌ی مهم و جدی را پشت سر نهاده‌ایم. اکنون، دگرگونی، یا گردش مسیری، پیش می‌آید. ما به جای تلاش انسانی در فهم معنای هستی، می‌کشیم دریابیم که آیا هستی امکان معنا شدن را فراهم می‌آورد یا نه؟ از این پرسش هم منظورمان این نیست که به طور فوری نتیجه بگیریم که نمی‌طلبد یا برعکس. خیر! می‌پرسیم، چون به راستی نمی‌دانیم. مسیرهای تاویل بی‌پایان‌اند. هایدگر نشان می‌دهد که راه‌های اندیشیدن به هستی تمام‌ناشدنی هستند. کار هایدگر همانند تاثیر ندای وجدان است که خود او در کتابش توضیح داده: قرار است که خواست اصالت را در دل هر کس بیدار کند، و هر خواننده را به راه بیاندازد. هایدگر در انجام این کار، به شکل درخشانی، موفق شده است.

به متن *نامه‌ای درباره‌ی «انسان‌گرایی»* دقت کنیم، که سال‌ها پس از دوران دگرگونی نوشته شده، و در آن به مفهوم فلسفی «چرخش» اشاره شده، و معنای تازه‌ی حقیقت هم‌چون ناپوشیدگی هستی‌الگوی کار بوده است. در این متن هایدگر اعلام کرده که هستی و زمان موفق نبود، و کاستی‌هایی در زبان، یعنی زبان مورد نیاز برای بحث از هستی داشت. اشاره‌اش به «زبان متافیزیک» نشان می‌دهد که به گمان او اندیشه در آن کتاب نمی‌توانست با «زبان متافیزیک» چرخش (Kehre) را بیان کند (ر: ۲۵۰). هایدگر می‌پذیرفت برای این که کوشش در

فصل ۱

چرخش و دگرگونی

۱. پس از هستی و زمان

هستی و زمان با همان پرسشی تمام می‌شود که آغاز شده بود. راه فهم معنای هستی چیست؟ بنا به طرح اصلی کتاب که هایدگر در مقدمه آورده بود نمی‌توان کتاب را تمام شده دانست. بنا به همان طرح هنوز مباحث بسیاری باقی مانده بودند. هرچند تحلیل بنیادین دازاین بنا به آن پیرنگ به پایان رسیده، ولی ما هنوز با همان پرسش نخست روبرویم، پرسشی که پاسخی برای آن نیافته‌ایم. می‌پرسیم که آیا بحث از فهم هستی دازاین که هستی‌اش برای او مسأله‌ی است، هیچ کمکی به ما در جهت فهم معنای هستی کرده یا نه؟ آیا هیچ کتاب مهم فلسفی‌ای را سراغ دارید که هم‌چون هستی و زمان، با همان پرسش آغازین که هنوز پاسخ نیافته، به پایان رسیده باشد؟ آیا باید نتیجه گرفت که این شکست بزرگی برای کتاب است؟ آیا باید پذیرفت که تمام آن تحلیل‌های ریزبینانه و موشکافانه در چند و چون هستن دازاین به هیچ دردی نخورده است؟ آیا آن همه بحث‌های پیچیده از تیمار و زمان‌بودگی و شیوه‌های هستن دازاین بی‌فایده بوده‌اند؟ به جای این که در دفاع از هایدگر اشاره به ناتمام ماندن کتاب فلسفی او بکنیم (که نکته‌ای واقعی است)، باید به یک نتیجه‌ی مهم کار او دقت کنیم. او نشان داده که ما بیهوده به دنبال پاسخ نهایی و سراسر است بوده‌ایم. بیهوده مشتاق این بودیم که همه چیز تمام شوند، و پاسخ نهایی یافته شود. کار فلسفه، با وجود

اندیشیدن در حد فلسفه‌ی موجود روشن و در عین حال فهم‌پذیر شود، نخست باید در حد افق همین فلسفه‌ی موجود، و در بیکر اصطلاح‌های رایج آن، کار کرد، اما به هر حال نمی‌توان با این زبان مساله‌ی هستی را شکافت. این زبان، موجب اشتباه‌های فاحش می‌شود، و مفاهیم متناسب با اندیشه به هستی با این زبان راهی در ذهن مخاطب نمی‌گشایند (ر: ۲۴۳، ۲۶۱، ۲۷۱). لفظ Kehre بیان کوشش قدیمی هایدگر در فهم هستی است، که اکنون در راهی که پس از هستی و زمان گشوده شده، خود را می‌نمایاند. در یادداشتی افزوده به درباره‌ی گوهر حقیقت، هایدگر نوشت که دیگر باید جوشن فلسفه‌ی استعلایی را از تن درآورد، و معنای هستی را از راه اندیشه‌ای تعمقی، باخبرانه، شاعرانه پی گرفت (ر: ۱۵۴). هایدگر از خواننده می‌خواهد که طرخی تازه با توجه به هستی و زمان، اما به هر حال متفاوت با آن، طرخی پس از هستی و زمان را دنبال کند.

پس از هستی و زمان. نوشتن این عبارت سخت است. تا این جا ما با راهنمایی تحلیل بنیادین دازاین که در این کتاب آمده بود، پیش می‌رفتیم و به آن عادت کرده بودیم. با وجود تمام تفاوت‌های بنیادین میان اندیشه‌ی هایدگر و هستی‌شناسی سنتی، هنوز خود را در فضای سخن فلسفی بازمی‌یافتیم. اشاره‌ها و ارجاع‌های هستی و زمان هم بیشتر به فلسفه بود. کتاب در پی ویران کردن سنت فلسفی بود، اما به یاری راهنماهایی فلسفی. هر چند زبان آن نامتعارف بود، اما به هر حال فلسفی بود. پس از هستی و زمان ما خود را در فضایی به طور کامل ناشناخته بازمی‌یابیم. از دکارت، کانت، کیرکه‌گارد و هوسرل هنوز خبر داریم، اما راهنماهای اصلی ما کسان دیگری شده‌اند. نیچه که در آخرین حد از واپسین مرز فلسفه ایستاده بود، و هلدرلین که شاعر بود، و مساله‌ی اصلی شعرهایش هم شرح گوهر شعر بود. از این جا به بعد پیوند ما را با فلسفه، یونانیان پیش از سقراط می‌سازند که منش فلسفی بحث‌شان در قیاس با فلسفه‌ی مدرن، بنا به تاویل هایدگر، بسیار قدرت‌مندتر است، اما باید قبول کرد که نامتعارف‌تر و غریب‌تر هم هست.

۲. دگرگونی

هایدگر به جنگل انبوه و تاریک فلسفه گام نهاد، و نخست یکی از راه‌های ممکن را برگزید. در این جنگل، راه‌ها بسیارند و مرموز. برخی از چندراه‌ها از پیش

علامت‌گذاری شده‌اند، نمایان‌گر این که مسافرانی از آن جا گذشته‌اند. تمام علامت‌ها اما، راه‌گشا نیستند. باید خطر کرد و به بی‌راهه‌های جنگلی، گیل‌راه‌هایی که برخی به جایی نمی‌رسند، گام نهاد. باید چشم‌انتظار روشنی‌هایی بود که ناگاه فضایی حتی کوچک را در جنگل نورانی می‌کنند، و پرتوها خود راهی تازه را می‌نمایانند. سفر فلسفی ترکیبی از دانایی فلسفی (به معنای باخبری از کار فیلسوفان پیشین)، و تازگی ناشی از دقت، مشاهده و شهود است. هر دو مفهوم «چرخش» و «دگرگونی» را می‌توان در پرتو چنین برداشتی از کار فلسفی شناخت. دگرگونی ویژه‌ی هایدگر نیست، و فقط برای او پیش نیامد. اما او بیش از بسیاری از فیلسوفان دیگر به آن اندیشید.

اگر به پیشینه‌ی کار فلسفی دقت کنیم، متوجه خواهیم شد که فیلسوفان فراوانی در جریان کار فکری خود از مرحله‌های گوناگون و حتی متضادی گذشته‌اند، و بعضی از آن‌ها خود متوجه این نکته بودند. گردش‌های فکری برخی از فیلسوفان نیز موضوع شرح‌های بعدی قرار گرفتند، و شارحانی برای بهتر فهمیده شدن اندیشه‌های فیلسوفی، کار او را به دوره‌هایی تقسیم کردند. چنان که امروز از مکالمه‌های آغازین، میانی، و پسین افلاطون یاد می‌شود. این نکته، در خود نشان می‌دهد که قبول وحدت فکری یک فیلسوف تا چه حد مشکل‌ساز است. ما در مورد هر فیلسوفی با دگرگونی‌هایی در مسائل و روش‌های کار فلسفی او، و حتی تفاوت‌هایی در اهداف او روبرو می‌شویم. بی‌معنا خواهد بود که از یک شخص که همه‌ی عمر یک‌سان اندیشیده حرف بزنیم. به مراحل که مفسران آثار فلسفی، به شکل‌های مختلف، در مورد کار فکری برخی از اندیش‌مندان قائل شده‌اند، توجه کنیم. هیچ جای شگفتی نیست که شارحی میان ویتگنشتاین نویسنده‌ی رساله‌ی منطقی-فلسفی، با ویتگنشتاین نویسنده‌ی پژوهش‌های فلسفی، تفاوت قائل شود. سخن حتی از دو مرحله‌ی کار فکری و فلسفی واحدی نیست. مساله بر سر دو تلقی متفاوت است، نه فقط از موضوع فلسفه یا رابطه‌اش با زبان و جهان، بل از خود فلسفه و کنش فلسفی. به همین شکل، بسیاری از پژوهشگران هم‌چون لویی آلتوسر، میان مارکس جوان یعنی فیلسوف هگل‌گرا، و انسان‌گرایی متأثر از ماتریالیسم فویرباخ، با مارکس نویسنده‌ی سرمایه و آثار «علمی» در نقادی اقتصاد سیاسی تفاوت گذاشته‌اند. ما